

هنرمندان از فلسفه هزینه کردن برای کتاب، تئاتر و موسیقی می گویند

چرا برای محصولات فرهنگی پول بپردازیم؟

الیه توانا- گوشت و نان و سبزی را می‌خریم تا نیازمان را به گر سنگی برطرف کنیم؛ صندلی و چراغ و فرش را برای آسایش و خودکار و کاغذ را برای آموزش ضروری می‌دانیم؛ بدون کفش و جوراب و شلوار هم که نمی‌توانیم سر کنیم. به‌طور کلی، قاعده و توقع بر این است که در ازای پرداخت پول، یک چیز عینی و ملموس دریافت کنیم؛ چیزی که در محاسبات سود و زیانمان، کفه سودش سنگینی کند و ارزش هزینه کردن داشته‌باشد. اما وقتی یک بلیت تئاتر می‌خریم، دقیقا چه چیزی به دست می‌آوریم؟ در سالن سینما چه چیزی نصیبمان می‌شود؟ منظومر چه چیزی محسوس و ملموس است که وقتی از سینما بیرون می‌آییم، جیب و کیفمان پر از آن باشد! وقتی یک کتاب می‌خریم، جز محصول فیزیکی کتاب، که نه به‌درد رفغ گر سنگی می‌خورد نه تشنگی، چه منفعتی به حالمان دارد؟ اگر آلبوم موسیقی نخریم، به کجای زندگی‌مان برمی‌خورد؟ چه چیزی را از دست می‌دهیم؟ جواب این سوالات برای بعضی‌ها که اهل و علاقه‌مند به هنر هستند، شاید خیلی هم سخت نباشد؛ البته آن‌ها هم احتمالا پاسخ‌هایی حسی، مبهم و شخصی خواهند داد؛ «من با موسیقی حالم خوب میشه»، «تماشاای تئاتر با هیچ چیز دیگه‌ای قابل مقایسه نیست، باید خودت تجربه‌اش کنی»، یا «من از بچگی عاشق فیلم دیدن بودم، خیلی لذت‌بخشه» و جملات دیگری از این قبیل که چندان قانع‌کننده به‌نظر نمی‌رسند. اما واقعا چرا باید دربرابر دریافت خدمات و محصولات فرهنگی پول بپردازیم؟ یک کارگردان تئاتر، یک موزیسین، یک نویسنده و یک کارگردان سینما به این سوالات پاسخ می‌دهند.



بهروز غریب‌پور، خالق اپراهای عروسکی خیام و مولانا.

به ما می‌گوید چرا باید برای هنر موسیقی هزینه کنیم؟

موسیقی، ذرات متفرق وجود آدمی

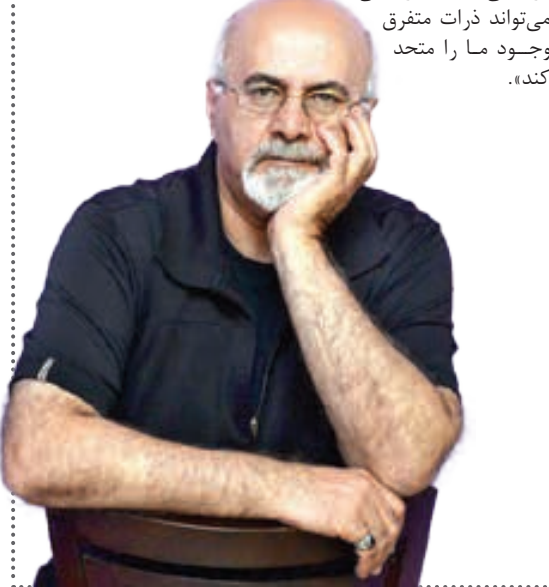
را متحد می‌کند

«بهروز غریب‌پور»، نویسنده، کارگردان تئاتر و طراح و کارگردان «اپرای عروسکی» است؛ هنر بی‌نظیر تلفیق موسیقی و نمایش که به این شکل در دنیا بی‌نظیر است و ایران هم اکنون تنها کشوری است که اپرای عروسکی تألیف می‌کند و به روی صحنه می‌برد. تسلط و دانش غریب‌پور در موسیقی، باعث شد فکر کنیم او یکی از بهترین افرادی است که می‌تواند به ما بگوید چرا باید موسیقی گوش بدهیم و چرا باید برای این گوش دادن، هزینه کنیم. غریب پور می‌گوید: «پرسیدن درباره این‌که عروسکی تألیف می‌کند و به روی صحنه می‌برد، تسلط و دانش غریب‌پور برسیم چرا باید برای غذا خوردن هزینه کنیم اما این موضوع آن‌قدر واضح است که کسی درباره‌اش سوالی نمی‌پرسد. نیازهای روحی و معنوی ما هم به همین اندازه ضروری و بدیهی است. ریتم و موسیقی همه‌جا جاری است؛ در طبیعت و در تمام زندگی روزمره همیشه همراه ماست؛ حتی از همان دوران جنینی. شاید حتی بتوان موسیقی را به اکسیژن تشبیه کرد؛ شما اکسیژن را حس و لمس نمی‌کنی ولی وقتی جایی اکسیژنی وجود ندارد که تلویزیون و رادیو به‌صورت رایگان موسیقی پخش می‌شوی. تصور کنید در همین ایام محرم و تاسوعا و عاشورایی که گذشت، اگر موسیقی از مراسم عزاداری حذف می‌شد، چه اتفاقی می‌افتاد؟ موسیقی، نیاز جدی روح ماست و قدرت زیادی هم دارد. اما تصویری وجود دارد که تلویزیون و رادیو به‌صورت رایگان موسیقی پخش می‌کند و خب دیگر نیازی به هزینه کردن نیست. این درحالی است که برای مثال ما ادبیات را هم ممکن است از طریق این رسانه‌ها دریافت کنیم اما چرا می‌رویم و دیوان یک شاعر را می‌خریم؟ چون می‌خواهیم هربار که به شعر احساس نیاز پیدا کردیم، به آن دسترسی داشته‌باشیم و بتوانیم به آن رجوع کنیم. موسیقی ملل مختلف، دنبال کردن آثار مختلف یک خواننده و آهنگساز و مانند این‌ها هم چیزی نیست که از طریق رادیو و تلویزیون در دسترس باشد و نیاز به هزینه دارد؛ البته معمولاً هزینه نکردن برای موسیقی و دیگر محصولات هنری، توجیهاتی هم دارد مثل این‌که بعضی‌ها می‌گویند ما برای تأمین مایحتاج زندگی‌مان هم مانده‌ایم؛ این موضوع قابل درک است اما کافی است یک‌بار به‌صورت جدی سراغ موسیقی بروی، مثلا آلبومی را تهیه کنی تا بدانی همان آلبوم در موقعیت‌ها و شرایط مختلف زندگی چطور به دردت می‌خورد و چه فایده‌ای دارد. موسیقی، شخصیت افراد را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ فرق است بین کسی که ردیف‌های موسیقی ایرانی را می‌پسندد با کسی که برای مثال «هوی‌متال» گوش می‌دهد؛ الا بحث بر سر این نیست که کدام خوب است و کدام بد، مسئله تأثیرگذاری موسیقی است؛ موسیقی

می‌تواند ذرات متفرق

وجود ما را متحد

کند».



یک کارگردان جوان و موفق تئاتر،

به این سوال که «چرا باید تئاتر ببینیم؟» پاسخ می‌دهد

تئاتر

درک لحظه است

«مهسا غفوریان»، ۱۰ سالی است که تئاتر حرفه‌ای کار می‌کند؛ از کارگردانی و نویسندگی و بازیگری گرفته تا طراحی صحنه و لباس و پوستر و بروشور. غفوریان که سرپرست گروه تئاتر «گیاه» مشهد است، در شهرهای مختلف، تئاتر روی صحنه برده، برای هر کدام از فعالیت‌های تئاتری‌اش جایزه‌های بسیاری گرفته، با گروهش به جشنواره‌های مختلف راه یافته و امسال برای ششمین بار راهی جشنواره فجر است. او در گفت‌وگو با زندگی‌سلام در پاسخ به این سوال که «چرا باید تئاتر ببینیم؟» می‌گوید: «من وقتی روی صحنه نقشی را بازی می‌کنم، تبدیل به آن شخصیت می‌شوم و می‌دانم که این آدم چند شب دیگر تمام می‌شود؛ درست مثل این که شانس تجربه کردن زندگی‌های مختلف را داشته‌باشی. این اتفاق غیر از بازیگر برای بیننده تئاتر هم رخ می‌دهد و ما در نهایت با تجربه زندگی‌های چندباره است که از سالن تئاتر بیرون می‌رویم. این غیر از لذت صرفی است که از تماشاای تئاتر می‌بریم؛ لذتی که خیلی زود تمام می‌شود، تکرارپذیر نیست، باید قدرش را بدانیم و در فرصت کوتاهی که داریم از آن استفاده کنیم؛ تئاتر از این نظر خیلی شبیه زندگی است. تئاتر زنده، واقعی و نفس به نفس با مخاطب است اما در عین حال، اجازه تخیل و خلق کردن هم به مخاطب می‌دهد؛ حتی می‌شود گفت یک بخش بزرگ تئاتر، تخیل است. درواقع تئاتر فقط روی صحنه اتفاق نمی‌افتد بلکه، توی ذهن تماشاچی شکل می‌گیرد. مثلا من روی صحنه دوتا صندلی می‌گذارم و می‌گویم این دوتا صندلی پشت‌بام دوتا خانه است؛ تماشاچی به واسطه قدرت تخیلش این قرار داد را باور می‌کند و وقتی من می‌خواهم از روی دوتا صندلی بپریم، به من نمی‌خندند و نمی‌گویند این که پشت‌بام نیست، بلکه همراه من می‌ترسد و استرس می‌گیرد. تماشاچی در تئاتر، منفعل نیست و دست به خلق می‌زند؛ این تخیل و همراهی با شخصیت‌های تئاتر، قدرت درک را افزایش می‌دهد؛ درک دیگران، درک موقعیت‌های مختلف و شرایط متفاوت. من در تئاتر، نقش زنی را بازی می‌کردم که ظلم می‌دید اما هیچ دفاعی از خودش نمی‌کرد. تماشاچی بعد از تمام شدن نمایش می‌آمد پشت صحنه و با من درگیر می‌شد و می‌گفت: «چرا داد نزدی؟ چرا گذاشتی هرچی دلش می‌خواد بهت بگه؟». تو به‌عنوان تماشاچی، یک قسمت مغزت آگاه است که این فرد دارد نقش بازی می‌کند اما باورش می‌کنی، این باور می‌رود گوشه‌ای از مغزت می‌نشیند و بعدا خودآگاه یا ناخودآگاه از آن استفاده می‌کنی؛ ما در آن تئاتر به مخاطبان گفتیم اگر فلان اتفاق افتاد تو باید فلان واکنش را نشان بدهی، اما تماشاچی از آن موقعیت و تبعاتش، واکنش درست را تشخیص داد و من مطمئن‌ا این تشخیص را روزی در زندگی واقعی‌اش به کار خواهدبرد. برای همین وقتی خانمی بعد از تمام شدن نمایش، آمد شانه من را تکان داد و سرم داد زد که چرا اعتراضی نکردی، بهش گفتم این همان چیزی است که من دنبالش بودم، می‌خواستم تو به این موضوع فکر کنی. اصولا وقتی ما موقعیتی را مشاهده می‌کنیم، بهتر یاد می‌گیریم و بهتر آن را می‌فهمیم. تئاتر مثل این است که یک دوربین زندگی شما را ضبط کند، بعد که فیلم خودتان را به شما نشان بدهند، ممکن است با خودتان بگویید این چه کاری بود من کردم؟ یا چرا این‌جا این‌طوری رفتار کردم؟ تئاتر به‌نوعی وجه دیگری از بیننده است و وجوه مختلف رفتار

انسانی را به شما نشان می‌دهد و شما به

قضاوت و داوری می‌نشینید؛ این جاست که

همان درک که گفتیم اتفاق می‌افتد. بارها

برای ما پیش آمده که تماشاچی‌ها به من

می‌گویند که فلان شخصیت ظاهرا مقصر در

نمایش هم به‌نظر ما حق داشت. تئاتر باعث

می‌شود آدم به خودش، رفتارش، آدم‌های

دیگر و موقعیت‌ها و شرایط مختلف فکر

کند. فارغ از همه آن‌چه گفته‌شد، وقتی

تئاتر هنوز بعد از گذشت این‌همه سال

و با وجود فناوری، وجود سینما و در

دسترس بودن رسانه‌های مجازی

همچنان پرنرگ، جدی و زنده در

جهان وجود دارد، گویاترین جواب

و دلیلی است که می‌گوید چرا

تئاتر



عکس: مبین دهقانی

یک کارگردان جوان، از جادوی سینما می‌گوید و از آن‌چه با

خرید یک بلیت سینما به‌دست می‌آوریم

جادوی سینما

تسخیر و تأثیرگذاری است

«هادی حاجتمند»، مستندها و تله‌فیلم‌های زیادی در کارنامه‌اش دارد و سال گذشته با جدیدترین اثر بلند سینمایی‌اش، «اشنوگل» به جشنواره فجر راه پیدا کرده‌است؛ این فیلم که هنرپیشه‌هایی مثل «برزو ارجمند» و «ماه چهره خلیلی» در آن ایفای نقش کرده‌اند، تا چندروز آینده اگران خواهددشد. او معتقد است مردم برای سینما نرفتن دلایل موجهی دارند اما برای سینما رفتن هم دلایل خوبی وجود دارد.

«سینما در کشور ما صنعتی نشده و هنوز در حد هنر مانده‌است؛ بین مردم در مقام مخاطب و سینماگران در مقام تولیدکننده، فاصله افتاده؛ شاید به این دلیل که ما بر اساس نیاز مخاطبان فیلم نمی‌سازیم. در کشورهایی که سینمای موفقی دارند مثل آمریکا، ایتالیا، فرانسه، هندوستان و به تازگی روسیه، سینما محصولی تولید می‌کند و مخاطب به مثابه مشتری برای آن هزینه می‌کند. از طرف دیگر ما در فلسفه سینما، با اصلی مواجهیم به‌نام جذابیت. این جذابیت لازمه سینماست، ما نمی‌توانیم مخاطب را مجبور کنیم که فیلم ببیند. ما مدام به مردم می‌گوییم تقصیر شماست که سینما رونق ندارد درحالی‌که فیلم‌های ما هم با مردم مهربان نیستند. اما نکته بعدی در این‌باره، احساس نیاز است. ما اگر برای خانه‌مان فرش می‌خریم، قبلیش به آن فرش احساس نیاز پیدا کرده‌ایم. سینما هم به‌نوعی می‌تواند پاسخ گوی بعضی نیازهای ما باشد. من وقتی وارد سینما می‌شوم، با جهانی روبه‌رو می‌شوم که با خوشی‌هایش می‌خندم و با تلخی‌هایش می‌گریه ولی اتفاق تلخی برای من و در دنیای من نمی‌افتد. فیلم دیدن در سینما مثل این است که کسی در یک روز برفی، پشت پنجره اتاقش بنشیند و در هوای گرم و مطبوع خانه، قهوه بنوشد؛ این شخص از منظره برف لذت می‌برد، بدون آن که سرما بخورد. سینما به ما چیزی مثل خلسه هدیه می‌دهد و فراغت از عالم معاش را. به ما اجازه می‌دهد یکی دو ساعت بعدی در آینه سینما ببینند. با ۱۰ هزار تومان بلیت سینما هم می‌شود سه تا چیپس خرید، هم می‌شود به دنیای دیگری قدم گذاشت. حالا ممکن است بعضی‌ها بگویند فیلم را توی خانه هم می‌شود دید، درحالی‌که توی خانه فیلم دیدن تأثیرگذاری سینما را ندارد. سینما آداب و رسومی دارد که لذت فیلم دیدن را چندبرابر می‌کند؛ تسخیرشدگی چیزی است که توی تاریکی و سکوت سالن سینما اتفاق می‌افتد. وقتی شما در خانه نشسته‌اید، هنوز با دنیای شخصی‌تان گره خورده‌و در ارتباطید؛ نور زیادی توی خانه است که اشیا و افراد دیگری غیر از آن‌چه در فیلم باید ببینید، توی این نور دیده می‌شوند؛ ممکن است با دیگران صحبت کنید و به فکر

غذای روی اجاق گاز هم باشید.

سینما اما تمام حواس شما

را می‌طلبد و آن جاست

که جادو، مسح‌شدگی

و تأثیرگذاری اتفاق

می‌افتد».



یک داستان‌نویس شناخته‌شده برای آن‌هایی که نمی‌دانند

چرا باید کتاب خرید و خواند، پاسخ‌های جالبی دارد

کتاب

آدم را بزرگ می‌کند

«علی خدایی»، را با مجموعه داستان‌های «از میان شیشه، از میان مه»، «تمام زمستان مرا گرم کن» و «کتاب آذر» می‌شناسیم. طرفداران جدی‌تر ادبیات البته نام او را در داوری جشنواره های مختلف داستانی هم بسیار شنیده‌اند. خدایی را یکی از بهترین داستان کوتاه‌نویسان ۳۰ سال اخیر می‌دانند، ما هم به سراغ این نویسنده موفق رفتیم تا بایمان بگویید چرا باید کتاب بخوانیم؟

«مجموعه فوایدی که ما از شاخه‌های مختلف فرهنگی و هنری به دست می‌آوریم، کمابیش بین همه‌شان مشترک است. هنر، به‌طور کلی و داستان به‌طور اخص، به تو اجازه می‌دهد به زندگی‌های دیگری قدم بگذاری؛ به تو گسترده‌گی خیال هدیه می‌دهد و کمک می‌کند تخیلت را قوی کنی. باعث می‌شود چشم‌ت چیزهای تازه‌تری را ببیند. به فکر فرو می‌روی و حتی می‌توانم بگویم انسان دیگری می‌شوی. در ساده‌ترین شکلس یاد می‌گیری بهتر حرف بزنی، واژگانت را گسترش بدهی و کلام تازه‌تری را به کار ببری؛ و در حالت متعالی‌تر، گفت‌وگو ایجاد می‌کند؛ این گفت‌وگو مشترک آدم‌ها را به هم نزدیک می‌کند و این نزدیکی، درک متقابل را به همراه می‌آورد. داستان به تو می‌فهماند زندگی‌ها و دنیاهای دیگر چطور است و حتی از طریق آن می‌توانی ناممکن را ممکن کنی؛ در زمان سفر کنی و بدانی دنیای قبل از تو چگونه بوده‌است. داستان، تو را از آن‌چه به‌نظر عادی و طبیعی جلوه می‌کند، جدا و برایت «چرا؟» ایجاد می‌کند و ذهنت را پرورش می‌دهد. به‌طور کلی می‌شود در تعریف داستان، واژه «برساختن» را به کار برد؛ یعنی داستان ساخته می‌شود تا جهان دیگری را به تو عرضه کند؛ جهانی که درست بغل دست توست اما نمی‌بینی‌اش و تخیل نویسنده آن را به تو نشان می‌دهد. البته در عین خیال‌انگیز بودن و لذت‌بخش بودن، می‌تواند صرفا انتزاعی نباشد و تأثیرش را در زندگی واقعی‌هم ببینی. به‌نظر من در سال‌های اخیر، اقبال ما به شاخه‌های مختلف فرهنگی و هنری بیشتر شده‌است و نمودش را هم در زندگی اجتماعی‌مان می‌توانیم ببینیم. مثلا در دوران بچگی من، رفتار آدم‌ها با حیوانات بسیار بد بود. اما اکنون با حیوانات رفتار بهتری داریم، با نمی‌زنیم بهشان و شاید لقمه‌ای غذا هم برایشان بگذاریم و این، یکی از تأثیرات عناصرفرهنگی بر سبک زندگی است. حالا ممکن است وضعیت معیشت آن‌طور نباشد که محصولات فرهنگی را در اولویت قرار بدهیم اما بالاخره می‌توانیم جایگاهی برایش پیدا کنیم. من در برابر هر کتاب‌فروشی توقف می‌کنم، همان‌طور که مثلا جلوی آیمویه‌فروشی یا یک رستوران می‌ایستم. می‌خواهم بگویم تلاش می‌کنم برای محصولات فرهنگی، در سبد هزینه‌هایم جایی باز کنم که البته

به‌خاطرش هم صبح تا شب کار می‌کنم. در

بین همه محصولات فرهنگی، کتاب هم

وسيله‌ای است که به شما اجازه می‌دهد

بزرگ شوید».

